



برآمد جنبش‌های زنان و سوژه‌های نوین ضدسرمایه‌داری/ناصر پیشرو

لینک کوتاه: <https://wp.me/paiHc5-oG>

جنبش‌های زنان در جهان تحولات مهمی را از سر می‌گذرانند. جهانی شدن سرمایه و گسترش فزاینده آن و سیاست‌های نئولیبرالی، زمینه ساز تغییرات ساختاری در شرایط اجتماعی و موقعیت طبقاتی زنان شده و این شرایط به جابجایی‌های مهم و تغییر شیفت در جنبش‌های زنان منجر شده است. جنبش زنان در اروپا و آمریکا که از اواخر دهه هفتاد با پروژه‌های نئولیبرالی و سیاست ادغام در ساختار سرمایه‌داری و هژمونی دیسکورس پسامدرنیستی رو به افول نهاده بود، در سال‌های اخیر آرام آرام در اشکال نوینی سربلند می‌کند. به موازات آن، جهان گسترده‌تری سرمایه و ورود فزاینده‌ی زنان به بازار کار، فرآیند حضور آنها در عرصه‌های اجتماعی را افزایش داده و از آغاز قرن کنونی نیز شاهد تغییر شیفت و رشد جنبش‌های زنان در اقصا نقاط جهان به‌ویژه در اقتصادهای نوظهور و کشورهای رو به توسعه سرمایه‌داری بوده‌ایم. 1 مجموعه‌ی این شرایط به تغییرات مهمی در جنبش زنان منجر شده است. مهم‌تر این‌که شاهد رشد همگرایی مبارزه علیه دو سامانه سلطه پدر/مردسالاری و سرمایه‌داری و نیز سوژه‌های نوین برسازنده آن هستیم. این نوشتار تلاش دارد فشرده و موجزی، زمینه‌های ابژکتیو و سوژکتیو این شرایط و بستر پویای آن را بررسی کند.

جنبش زنان در قرن گذشته

جنبش زنان که همراه با انقلاب فرانسه متحول شد، 2 در دو دهه‌ی نخست قرن گذشته، پیشرفت‌های مهمی داشت. بی‌تردید گرایش‌های مترقی و بالنده سوسیالیست و آنارشویست، نقش مهمی در پویایی آن داشتند و انقلاب اکتبر نیز یکی از نمادهای مهم تحول در خواسته‌های زنان بود. اما روندی که با انقلاب آغاز شده بود با شکست آن در دهه‌ی بیست قرن گذشته، متوقف شده و دست‌آوردهای آن نیز بازپس گرفته شد. 3 پس از جنگ جهانی دوم و به‌ویژه در دهه‌ی شصت، همراه با رشد جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی، جنبش زنان نیز در کشورهای پیشرفته صنعتی اروپا و آمریکای شمالی، رشدی پویا داشت. بسیاری از فعالین و پیشروهای آن که نقش برجسته‌ای در این روند داشتند، سوژه‌های پراکسیس و زمینه‌ساز سنتزی از تحول نظری و کارکردهای عملی این جنبش و حلقه میانجی آن با جنبش‌های دیگر بودند.

طی این دوره به‌دلیل تحولات ساختاری و حضور گسترده زنان در بازار کار و به موازات آن مبارزه‌ی فزاینده در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، سامانه سلطه پدر/مرد سالار در بسیاری از عرصه‌ها عقب رانده شد و در زمینه‌ی قوانین، کاهش خشونت و کنترل بر بدن زن، تحول در فرهنگ و مناسبات ضد زن، تغییرات مهمی ایجاد شد که دست‌آوردهای ارزشمندی برای رهایی زنان است.

به‌طور عمومی موقعیت سرمایه در دوره‌ی پساجنگ و سیاست‌های کینزیانی برای هدایت سرمایه، توازن قوای ناشی از جنگ سرد، رشد اشتغال، مبارزه برای تحمیل خواسته‌های رفاهی به سیستم سرمایه‌داری در کنار به چالش کشیدن اقتدار پدر/مرد سالاری، توازنی از خواسته‌های عمومی و اجتماعی را در مبارزه‌ی زنان ایجاد نمود که زمینه ساز پیش‌روی و تحول این دوره از جنبش زنان بود.

جنبش‌های زنان و سیاست نئولیبرالی

با آغاز سیاست‌های نئولیبرالی در اواخر دهه‌ی هفتاد، پویایی‌های از پائین جنبش زنان متوقف شد و این جنبش به آرامی رو به افول نهاد و از مدار خود خارج شد. در باره افول جنبش و منجمد شدن پویایی آن، نظریه‌های مختلفی تا کنون مطرح شده است که یکی از مهم‌ترین آن توهم بسیاری از پیشروها و فعالین جنبش به تداوم دوران «طلایی سرمایه» و کارکرد «دولت رفاه» و این باور بود که از طریق اصلاحات و تحمیل آن به سیستم می‌توان به برابری کامل حقوقی و اجتماعی زنان دست یافت. نابهنجاری‌های سوسیالیسم واقعا ناموجود و دولت‌های سرکوبگر در شوروی و بلوک شرق نیز بر نابسامانی‌های نظری موجود می‌افزود. پیامد این شرایط، تغییر در استراتژی‌های جنبش زنان و فرادستی دیدگاهی بود که به تحول از درون ساختارهای سرمایه‌داری و دولت آن باور داشت.

در عرصه‌های نظری و استراتژیک نیز تغییرات مهمی در حال شدن بود. بسیاری از فعالین برجسته‌ی مارکسیست و سوسیالیست جنبش زنان به دیدگاه‌های پست مدرنیستی پیوستند. 4 دیدگاهی که در دهه‌های بعد نقش هژمونیک در گزینش سیاست‌ها و چرخش

استراتژی‌های جنبش زنان داشت. مجموعه این رخدادها، به سیاست همسویی با دولت‌ها و «ادغام در سیستم» و عقب نشینی از پویایی و خود سازماندهی جنبش زنان منجر شد.

سرخوشی ناشی از توهم به سرمایه‌داری و همسویی با دولت‌ها و تغییر از درون این سیستم اما در شرایطی رونق داشت که تهاجم گسترده سرمایه و سیاست‌های نئولیبرالی به دست‌آوردهای رفاهی و سرکوب مزد، زندگی میلیون‌ها زن را دستخوش تغییر کرد. به موازات آن دولت‌های سرمایه‌داری در سودای تداوم سیاست ادغام جنبش‌ها و تشکل‌های متکی به آن، در ساختار سیستم به‌واسطه پیکرشته اقدامات هماهنگ بودند. گروه‌ها و اقشاری از زنان-به‌ویژه بخش‌هایی از «طبقه متوسط»-که توانسته بودند به گروه‌هایی بالایی طبقات در سلسله مراتب سازمان اجتماعی کار سرمایه داری و یا دولت آن دست یابند، میانجی اصلی پیشبرد این پروژه‌ها شدند. بدین شکل سیاست ادغام در سیستم نیز اشکال جدیدی یافت و پروژه‌هایی نظیر اینجیوها (تشکل‌های غیر دولتی) که رسالت‌شان دفرمه کردن تشکل‌های از پائین بود با دیسکورس «دولت کوچک، جامعه مدنی و تشکل‌های غیر دولتی» همانند یک اپیدمی فراگیر، بازار گرمی پیدا کرد. همانگونه که گفته شد رویگردانی بسیاری از گرایش‌های رادیکال و انقلابی جنبش زنان و رونق سیاست‌های نسبی‌ت فرهنگی نیز به این روند کمک کرد. مجموعه عوامل فوق، باعث افول جنبش زنان در اروپای مرکزی و غربی و آمریکای شمالی شد. هر چند که این جنبش در اواخر دهه‌ی نود تحرکاتی داشت اما روند افول آن تا دهه گذشته ادامه داشت.

چند سالی است که نشانه‌های تغییر این شرایط مشاهده می‌شود. تداوم سیاست‌های نئولیبرالی و تهاجم سرمایه به خواسته‌های اجتماعی زنان، تغییر در ساختار طبقاتی و رشد فزاینده «فقر زنانه»، شکست افق‌های پست مدرنیستی و دیگر ناهنجاری‌های نظری، زمینه ساز رشد و تحرک جنبشی مبارزه زنان شده است.

جهانی شدن و فرایند تغییر شیفت جنبش زنان

همسو با سیاست‌های نئولیبرالی، روند دیگری نیز در حال شدن بود. جهان‌گرایی سرمایه و گسترش فزاینده آن و تحولات مدام تکنولوژیک فرآیند گسترش سرمایه داری و ابعاد غول آسای رشد کارگران و استفاده از نیروی کار ارزان زنان در سراسر جهان به‌ویژه در کشورهای موسوم به «اقتصادهای نوظهور» و رو به رشد صنعتی را افزایش داد. بدین شکل بستر مادی حضور فزاینده زنان در عرصه‌های اجتماعی فراختر شد و زمینه‌ساز رشد مبارزه زنان و تغییر شیفت آن به مناطق دیگر و به‌ویژه در کشورهای نظیر هند، برزیل، آرژانتین و منطقه معروف به «ببرهای آسیایی»، ایران و ... شد. 5

در ایران نیز پس از قیام بهمن جنبش زنان آغاز نوینی داشت که با واکنش به حجاب اجباری آغاز و در دهه‌ی خونین شصت به شکل آرام و پنهان در داخل و نتایج پر تحول در حوزه‌های تجربی و نظری و ایجاد تشکل‌های مستقل زنان در خارج از کشور ادامه یافت. در دهه‌ی هشتاد دوره دیگری از برآمد جنبش زنان آغاز شد که با هژمونی استراتژی اصلاح طلبی همراه بود و با شکست جنبش سیاسی سال 88 افول کرد. در سال‌های اخیر و به‌ویژه پس از خیزش دی ماه و شکست پروژه اصلاحات، نشانه‌های از یک دوره جدید در جنبش زنان و سوژه‌های نوین برسانده آن مشاهده می‌شود. این سوژه‌های نوین بیشتر بر زمینه دگرذیسی و تجربه در «طبقه متوسط» و رانش بخش وسیعی از تحصیل کرده‌گان به گروه‌های کم‌درآمد و یا در جستجوی کار شکل گرفته‌اند. آنها اغلب حلقه‌های به‌هم پیوسته و میانجی همگرایی چند راستایی جنبش‌های اجتماعی بوده‌اند.

گفته شد که در دهه اخیر نشانه‌هایی از برآمد مجدد جنبش زنان و رشد جنبشی آن در اروپا و آمریکا پدیدار شده و با جهانی سازی سرمایه در جنوب و شرق اروپا و بسیاری از کشورهای آسیایی، آمریکای لاتین، آفریقای شمالی و ... جهشی در مبارزه زنان آغاز شده است. بر بستر این شرایط نوعی از همکاری و همگرایی ژلاتینی بین جنبش‌های زنان در سراسر جهان برجسته شده که نمودهای آن در حرکت‌های اعتراضی و گاه‌ها هماهنگ و یا راهپیمایی و پیکت‌ها و جلسه‌های آگاهی بخش مشاهده می‌شود. نوعی از همکاری کم و بیش جهانی و انترناسیونالیستی. این نوع از همکاری‌ها اگرچه در شکل ژلاتینی و نامنسجم‌اند اما امکان تداوم و گسترش آنها وجود دارد. 5

جنبش‌های زنان و سوژه‌های نوین ضد سرمایه‌داری

جنبش‌های زنان در دوره کنونی ویژگی‌های خاص خود را دارند که نسبت به شرایط هر جامعه و منطقه متفاوت هستند. از خود ویژگی‌های کم و بیش مشترک همه آنها اثرات تحولات اقتصادی-اجتماعی، فرهنگی و همگرایی مبارزه علیه ساختارهای سلطه پدر/مردسالار و مناسبات سرمایه‌داری است. نکته با اهمیت دیگر پدیداری سوژه‌های نوین ضد سرمایه داری در این جنبش‌ها است. کنکاش در ابعاد مختلف این پدیده و جایگاه آن‌ها در همگرایی مبارزه ضد سرمایه داری، به پیشروی جنبش‌های زنان کمک می‌کند.

از نظر تاریخی زنان طبقه‌کارگر و گروه‌های نزدیک به آن، چون تحت کنترل دو سامانه سلطه طبقاتی (سرمایه داری) و سلطه جنسیتی (پدر/مردسالاری) قرار دارند، سوژه مرکزی پیوستگی مبارزه علیه این دو سامانه سلطه هستند. در دهه‌های گذشته با تغییراتی که در سازماندهی کار، گسترش نظام آموزشی و پروسه تولید و اشکال کنترل و اداره پروسه کار انجام گرفت، شاهد تغییر از انقیاد صوری به انقیاد واقعی در کار فکری هستیم که نتایج آن به شکاف در لایه‌های «طبقه متوسط» منجر شده و بخش‌های زیادی از گروه‌های پائینی و میانی این طبقه را به زیر مجموعه طبقه کارگر و یا گروه‌های فرودست نزدیک به آن رانده است. 6

چنان که پیش‌تر گفته شد این گروه از زنان اغلب تحصیل کردگان با مزد کم و یا در جستجوی کار هستند که به ساختار پدر/مردسالاری معترض بوده و حضور پر رنگی در جنبش‌های زنان داشته‌اند. همچنین شرایطی که سرمایه‌داری در زندگی واقعی آنها ایجاد نموده، باعث شده که واکنش‌های ضد سرمایه‌داری در میان آنها برجسته شود. این سوژه‌های نوین که کارکردهای‌شان در مبارزات اجتماعی متناسب با شرایط هر جامعه متفاوت است در تحولات کنونی نقش برجسته‌ای در همسویی چالش‌های علیه ستم جنسیتی و مبارزه ضد سرمایه‌داری داشته‌اند. با تحولاتی که در سازماندهی کار سرمایه‌داری به‌وقوع پیوسته است به‌نظر می‌رسد که ریزش لایه‌های میانی و پائینی «طبقه متوسط» به سوی طبقات فرودست منجر به واکنش هم‌زمان آنها علیه ساختارهای جنسیتی و سرمایه‌داری شده است. درست و ارونه واکنش لایه‌های بالایی آنها در دوره ادغام در سرمایه‌داری است.

تحركات اخیر نشان می‌دهد که در شرایط کنونی، جنبش‌های زنان، نیازمند دستیابی به استراتژی‌های نوین هستند. استراتژی‌هایی که بتوانند سویه‌های مختلف ستم بر زنان و اشکال پیش روی مبارزه آنها را متناسب با شرایط جهانی و خودویژگی‌های بومی هر جامعه ترکیب کنند. پیش‌زمینه دستیابی به استراتژی‌های نوین اما بازنگری و نقد شرایطی که به افول جنبش زنان منجر شد و به موازات آن واکاوی تغییرات ساختاری در مناسبات جنسیتی است.

نقد سیاست ادغام در سرمایه‌داری و جنبه‌های مختلف آن یکی از شالوده‌های مهم دستیابی به استراتژی نوین است. سیاست ادغام در سرمایه‌داری سویه‌های مختلفی دارد که در اینجا به جنبه‌های مهم آن اشاره می‌شود:

۱. شکاف‌های طبقاتی و میانجی‌های سیاست ادغام در سرمایه‌داری

در اروپا و آمریکای شمالی، استراتژی‌هایی که در دو دوره‌ی برآمد جنبش زنان نقش هژمونیک داشتند در برگیرنده‌ی تلفیقی از خواسته‌های عمومی و اجتماعی زنان بودند. طی یک پروسه مبارزه، بخش‌هایی از این خواسته‌ها به سامانه‌های سلطه پدر/مرد سالار و سرمایه‌داری تحمیل شد در اواخر دهه‌ی هفتاد با رشد سیاست‌های نئولیبرالی لایه‌هایی از طبقه متوسط در بخش‌های مختلف صنعتی، خدماتی، بازرگانی و دولتی شاغل شده و توانستند به گروه‌های بالایی ساختار طبقاتی راه بیابند. با تغییر رویکردهای جنسیتی، بسیاری از فعالین جنبش زنان نیز در مراکز آموزشی، دانشگاهی، نهادهای وابسته به دولت مشغول به کار شدند به این امید که از درون این مراکز و ساختارها به بهبود شرایط زنان کمک کنند. نتیجه اما برعکس شد جاذبه ساختارهای قدرت و دستیابی به امکانات بیشتر، اما فراتر از ادعای آنها بود. بسیاری از آنها به کارگزاران سیستم سرمایه‌داری بدل شدند و یا در بهترین حالت از ویژگی‌های جنبشی مبارزه زنان فاصله گرفته و فعالیت‌های‌شان در چارچوب ساختار موجود محدود ماند. زنانی که به مدارج فوقانی سیستم سرمایه‌داری و بخش‌های بالایی طبقات اجتماعی پیوسته بودند با اکثریت زنان طبقات پائینی جامعه و گروه‌های سرکوب شده و به حاشیه رانده شده، منافع واحد و خواسته‌های همسو نداشتند. به‌ویژه در زمینه خواسته‌های ضدسرمایه‌داری و برای رفاه اجتماعی زنان.

بدین شکل با تهاجم سیاست‌های نئولیبرالی به مزد و خواسته‌های رفاهی و اجتماعی، در استراتژی مسلط بر دو دوره از جنبش زنان نیز شکاف ایجاد شد. گروه‌هایی از زنان که به مدارج بالایی ساختار سرمایه‌داری و یا دولت آن راه یافته بودند، دیگر تمایلی به خواسته‌های رفاهی زنان نداشتند. خواسته‌هایی نظیر ایجاد اشتغال، سالن‌های غذا خوری در محل کار، مدارس، دانشگاه، بهداشت و درمان و آموزش رایگان، خانه سازی اجتماعی و ارزان برای زحماتشان، ایجاد مهد کودکها و یا محل نگهداری از سالمندان، بیمه‌های بیکاری، حمایت از خانواده‌های زن سرپرست و... یعنی خواسته‌هایی که حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی را تقویت می‌کند. سیاست‌های نئولیبرالی همچنین شامل روند دوگانه‌ای از درون سیستم بود با این مضمون که ضمن تهاجم به خواسته‌های اجتماعی و رفاهی زنان، معطوف به برخی از خواسته‌های عمومی آنها از درون سیستم و به شکل تدریجی بود.

حلقه‌ی واسط و میانجی این استراتژی گروهی از زنان بودند که موقعیت طبقاتی‌شان بهتر شده و منافع آنها با ساختار سرمایه‌داری خورده بود. آنها در حالی که برای بهبود خواسته‌های عمومی زنان تلاش می‌کردند اما هم‌زمان با سیاست‌هایی همسو می‌شدند که خواسته‌های اجتماعی و رفاهی زنان را آماج قرار می‌داد. صورت مساله روشن بود این بخش از زنان در حالی که با سامانه سلطه پدر/مرد سالار مبارزه می‌کردند اما دیگر اشتیاقی برای رفاه اجتماعی زنان نداشتند و یا این‌که خود در سیاست‌های کالا شدن خدمات رفاهی دخیل بودند. آنها به اندازه‌ی کافی درآمد داشتند تا بسیاری از خدمات کالایی شده را از بازار تهیه کنند و همچنین برای کارخانگی خود و خانواده‌شان از نیروی کار زنان شاغل در شرکت‌های فروشنده خدمات کار خانگی استفاده کنند.

برای روشن شدن جنبه‌های متفاوت آشکار و پنهان این استراتژی یعنی تهاجم به خواسته‌های رفاهی و اجتماعی زنان و به موازات آن تلاش برای تحقق تدریجی خواسته عمومی آنها از درون سیستم به یک نمونه اشاره می‌کنیم:

سیاست‌های ائتلافی حزب سوسیال دموکرات و حزب سبزهای آلمان در دهه گذشته و «برنامه 2010». آنها آینه تمام عیاری است از نتایج یک استراتژی متناقض. این ائتلاف در حالی که بر بخشی از خواسته‌های عمومی زنان تاکنید داشت اما با برنامه معرف به هارتز 4 سیاست ضد رفاه اجتماعی را طوری به‌پیش برد که احزاب محافظه کار طی سال‌ها تلاش نتوانسته بودند آن را عملی کنند. نتایج این برنامه، باعث شد که انبوه دیگری از زنان به زیر مجموعه طبقه کارگر و گروه‌های پائینی جامعه رانده شوند. ضمن آن‌که همان حدودی از سیاست رفاهی که به سیستم تحمیل شده بود نیز آماج قرار گرفت. این در حالی بود که حزب سبزها از دل جنبش‌های اجتماعی و برای حفظ محیط زیست شکل گرفت و بسیاری از رهبران و اعضای آن نیز در گذشته از فعالین جنبش زنان

بودند. این نمونه‌ی روشنی از ادغام احزاب در سیستم است و این واقعیت که سرمایه‌داری می‌تواند در اشکال پیچیده و آشکار، احزاب از پائین شکل گرفته و فعالین جنبش‌ها را در چارچوب ساختارهای خود ادغام کند. حزب سوسیال دموکرات آلمان نیز که همواره ادعای دفاع از «عدالت اجتماعی» را داشته نیز دست‌کم در آستانه جنگ جهانی اول و سیر رویدادهای انقلاب آلمان در یک‌صد سال پیش به همین سرنوشت گرفتار شده بود.

«برنامه 2010» این ائتلاف از جمله سیاست‌های نئولیبرالی بود که تهاجمی تمام عیار به خواسته‌های رفاهی، مزد و معیشت و زندگی طبقه کارگر و گروه‌های پائینی جامعه را سازمان داد و نتیجه آن تلبار شدن انبوهی از زنان به زیر خط فقر و پدیده «فقر زنانه» بود. به علاوه نتایج این سیاست شرایط کار، تحصیل، مراقبت از فرزندان و سالمندان را که اغلب بر عهده زنان است، دشوارتر کرد. اما سویی دیگر این استراتژی توجه به برخی از خواسته عمومی زنان بود که به واسطه پافشاری اعضای زن این احزاب و از درون سیستم به پیش برده شد. آنها توانستند لایحه‌ای را به مجلس ببرند و در نهایت به تصویب برسانند که به موجب آن برقراری رابطه جنسی مرد خانواده را به رضایت زن مشروط می‌کند و خشونت مردانی که به اجبار با همسران و یا پارتنرهای خود رابطه جنسی برقرار می‌کنند را به درستی تجاوز به زنان قلمداد کرد.

این نمونه بارزی از کنش متناقض زنانی است که به ساختارهای قدرت راه یافته‌اند و اغلب منافع بخش‌های فوقانی طبقات اجتماعی را نمایندگی می‌کنند. جاملین و تصمیم‌گیرنده‌ی این استراتژی متناقض، خواسته‌های زنان را به شرطی دنبال می‌کنند که در چارچوب ساختار سرمایه‌داری و سیاست‌های متناظر با منافع طبقات فرادست باشد. همین مهم آنها را در مقابل انبوهی از زنانی قرار می‌دهد که توسط نظام سرمایه‌داری استثمار شده و سرکوب می‌شوند و همین شرایط نابرابری جنسیتی در میان آنها را ژرف‌تر می‌کند. این استراتژی متناقض، در تقابل با همگرایی مبارزه علیه دو سامانه سلطه پدر/مردسالاری و سرمایه‌داری بوده و مانعی در برابر خودپویی و تحرک از پائین جنبش‌های زنان است.

2 - کنترل هژمونیک جنبش زنان:

اینجیوها (تشکل‌های غیر دولتی) و دفرمه شدن تشکل‌های از پائین

یکی دیگر از نتایج سیاست ادغام، برنامه‌ها و طرح‌هایی است که به واسطه اینجیوها اجرا و به کنترل هژمونیک جنبش زنان منجر شد. تجربه نشان داد که اینجیوها تشکل‌های اجتماعی و از پائین را به تدریج دفرمه می‌کند. بررسی همه‌جانبه اینجیوها و طرح‌های متناظر با آنها نیازمند واکاوی همه‌جانبه و کار جمعی جداگانه‌ای است. در ادامه به چند نکته اشاره می‌شود که تا حدی به روشنی موضوع بحث کمک کند.

سیاست‌های نئولیبرالی ایدئولوژی متناظر با خود را نیز به دنبال داشت و توسط نظریه‌پردازان آن نسخه پیچ شده و از طریق محافل آکادمیک، نهادهای دولتی و رسانه‌های جریان اصلی رواج پیدا کرد. «دولت کوچک، جامعه مدنی و تشکل‌های غیر دولتی» (که در بسته بندهای «جهان سومی» با نام «سازمان‌های مردم‌نهاد» تزیین شده) یکی از ترجیح‌بندهای ایدئولوژیک سیاست‌های نئولیبرالی بوده و ادعا شد که «سازمان‌های غیر دولتی» حلقه واسطه «جامعه مدنی و دولت کوچک» هستند که باید از طریق نهادهای بین‌المللی، منطقه‌ای و دولت‌ها پشتیبانی شده و نیز بودجه‌هایی دریافت کنند.

اینجیوها متناسب با سطح توازن قوای اجتماعی، نقش دولت و موقعیت جنبش‌های اجتماعی در جوامع مختلف، اشکال متفاوتی داشته‌اند. در اروپا و جوامعی که «دولت رفاه» وجود داشت، این نوع از اینجیوها جایگزین بخشی از نهادهای دولتی شدند که وظیفه آنها پیشبرد برنامه‌ها و خدمات رفاهی بود. در واقع آنها به نوعی «شرکت‌های فروشنده خدمات» تبدیل می‌شدند. شعار این بود که از این طریق کم‌کم «دولت کوچک شده» و قدرت به «نهادهای مردمی» واگذار می‌شود. اینجیوها نیز باید نهادهای ثبت شده و هئیت مدیره و اعضای آن نیز مشخص باشد. آنها می‌توانند بر اساس پروژه‌هایی که دولت معیار آن را تعیین می‌کند، بودجه دریافت کنند. بودجه‌هایی که که دولت‌ها و یا نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی اغلب از طریق سیاست‌های مالیاتی بدست می‌آورند. مهم‌تر اما این بود که به واحدهای اقتصادی، تجاری و شرکت‌ها هم این امکان داده شده که بخشی از درآمد خود را به اینجیوها واگذار کنند.

نتایج این پروژه‌ها، اینجیوهای چندگانه و سلسله مراتب خاص از آنها بود. شرکت‌ها و غول‌های اقتصادی، اینجیوها و بنیادهای ویژه خود را تاسیس کردند که کار آنها توجیح ایدئولوژی و برنامه‌های سرمایه‌دارانه و تاسیس دانشکده‌هایی برای تربیت کادرهای «متخصص» بود. فعالیت این نوع از اینجیوها بیشتر لابی‌گری و سیاست‌ورزی با دولت‌ها و تاثیرگذاری بر برنامه ریزی‌های کلان و خرد و حمایت از رسانه‌ها و بنگاه‌های خبری متناسب با منافع شرکت‌ها بود. هم‌اکنون دامنه نفوذ این بنیادها و نهادها چنان گسترش یافته که می‌توانند در مناطق و کشورهای دیگر نیز متناسب با منافع صاحبان آنها سیاست‌ورزی نموده و حتی دانشکده‌های خاص خود را ایجاد نمایند. یک رشته از «برنامه‌های تزیینی» نظیر اهدای جایزه به «متخصص‌ها» و «مدافعان حقوق بشر» از برنامه‌های روتین این نوع از اینجیوهاست که نتایج‌اش دست‌کاری در افکار عمومی و توجیحی برای مشروعیت نمادین شرکت‌ها است.

اینجیوهای «جامعه مدنی» نوع دیگری است که در عمل تشکل‌های مستقل و از پائین را کنترل و آنها را در مدار سیستم قرار می‌دهد. این نوع از اینجیو بیشتر در بخش‌هایی از اروپا رواج داشته که هنوز تئمه‌هایی از «دولت رفاه» وجود داشته است. ادعا می‌شود که اینجیوهای «جامعه مدنی» حلقه‌ی واسط خواسته‌های جنبش‌های اجتماعی و دولت‌ها شده و نیازهای جامعه مدنی را تامین می‌کنند.

کارگزاران این برنامه‌ها دو جهت‌گیری موازی را دنبال می‌کردند: همان‌طور که گفته شد از یک طرف مسئولیت اجتماعی و خدمات رفاهی دولت را به اینجیوها واگذار کرده و از طرف دیگر فعالین جنبش اجتماعی را در عمل به همکار و کارمند غیر رسمی دولت بدل می‌کردند. طی یک پروسه اغلب تشکل‌هایی که پروژه‌های اینجیویی می‌گرفتند در عمل به نوعی «شرکت خدماتی غیر رسمی» تبدیل شدند که کارشان فروش خدمات بود. بودجه‌های آنها نیز اغلب به نسبت قیمت «پروژه خدماتی» توسط دولت و یا «اینجیوهای بالاتر» متعلق به شرکت‌ها پرداخت می‌شد.

طرح اینجیوها، از همان آغاز در تشکل‌های اجتماعی و از پائین شکاف ایجاد کرد. موافقین این طرح با هر نیتی که داشتند دریافت پروژه‌های خدماتی و بودجه را برای ماندگاری تشکل و شرایط زندگی فعالین آن مهم می‌دانستند. مخالفین اما به‌درستی بر فروش خدمات مربوط به دولت و واگذاری آن به بازار به قیمت ارزان و از طریق اینجیوها را محکوم کرده و بر خطر ادغام تشکل‌های از پائین در سیستم و از دست رفتن استقلال، ویژگی جنبشی و پویایی و خودسازماندهی تشکل‌ها، تاکید می‌کردند. طیفی از نظرات میانه هم وجود داشت. در واقع طرح ادغام در سیستم از طریق اینجیو از همان آغاز در تشکل‌های مستقل و خودسامان فعال در جنبش‌ها، شکاف و انشعاب ایجاد کرد. علاوه بر شکاف و پاره‌گی، رشد بورکراسی و دایمی شدن جایگاه مدیران، اپیدمی فراگیر در اینجیوها بود.

بورکراتیزه‌شدن و جدایی از پایه‌های اجتماعی، زمینه مادی در ساختار سلسله مراتبی اینجیوها داشته است. یک نمونه بارز آن جایگاه «مدیران» در اینجیوها است. آنها اغلب از طریق بودجه‌های اینجیو دستمزد دریافت می‌کنند و این جایگاه آنها را در موقعیتی خاصی قرار می‌دهد که برای حفظ آن کم کم از پایه‌های اجتماعی جدا شده و ساختار تشکل را به سمتی می‌کشاند که منافع آنها و حفظ موقعیت‌شان ایجاب می‌کند و در عمل نیز دستیابی به مدارج تصمیم‌گیری فقط برای نزدیکان و همفکران آنها امکان پذیر می‌شود. به همین دلیل «آسیب‌های بنیان‌گذار» بیماری ویژه اینجیوها و زمینه ساز بروز کشمکش‌های درونی و جنجال‌ها و رسوایی‌های سیاسی و مالی آنها است. جدای از این‌ها طیفی از «اینجیوهای کاغذی» نیز وجود دارد که با سندسازی و فقط برای دریافت بودجه ساخته شده‌اند.

در اینجا توضیح ملاحظاتی نیز لازم است. در بسیاری از جوامع نوعی از «اینجیوهای اجباری» نیز رایج بوده به این دلیل که برای فعالیت علنی و قانونی، نهادها باید به‌عنوان «تشکل غیر دولتی» ثبت شده و مانند هر «شرکتی» گزارش مالی از درآمد خود را به دولت ارائه داد. بنابراین هر «تشکل غیر دولتی» الزاما مشمول نکات مطروحه در بالا نیست و به همین دلیل در شناخت آنها باید دقت شود.

حکومت‌های مستبد و «اینجیوهای دولتی»

در اغلب کشورهای در حال توسعه صنعتی و دولت‌هایی که به شیوه مستبدانه اداره می‌شوند، روند اینجیوها اشکال دیگری یافته و با شیوه‌های خاص ساختار سیاسی بومی عجین می‌شود. بیشتر آنها تحت کنترل دولت‌ها قرار داشته و یا اینکه اینجیوهای دست ساز دولتی هستند. گردانندگان آنها نیز اغلب کارگزاران صاحبین قدرت هستند. نمونه‌هایی این اینجیوهای دولتی زیاد است (اینجیو همسر قالیباف و دعوت او از هاروی و یالینجیو همسر «سردار سلیمانی» و ... در ایران، فک و فامیل‌ها و افراد نزدیک به اردوغان در ترکیه و ... نمونه‌هایی از این دست هستند) آنها از بودجه و رانت‌های خاص داخلی و بین‌المللی سود می‌برند. اینجیوهای دولت‌ساز بیشتر نقش کنترل کننده و سرکوبگر جنبش‌های اجتماعی را داشته و یا برای ایجاد اختلال در آنها ساخته می‌شوند.

در اکثر جوامع «اینجیوهای خیریه» نیز وجود دارد که توسط افراد «متمول» و با ملاحظاتی آنها تاسیس می‌شود. آنها در دولت‌های سرکوبگر به شرط رعایت قوانین بازی امکان فعالیت دارند. اینجیوهای خیریه اغلب داوطلبانه از عرصه‌های سیاسی و کنش‌های اجتماعی کناره می‌گیرند. در مواقعی نیز ثبت تشکل بنام اینجیو، تنها بهانه‌ای برای «فعالیت رسمی» و ضربه‌گر سیاست سرکوب است که طبعاً موضوع بحث ما نیستند.

3 - پسامدرنیسم و چرخش‌های نظری

پیش‌تر گفته شد که افول جنبش زنان در اروپا و آمریکای شمالی از اواخر دهه هفتاد آغاز شد که مصادف است با پایان «دوران طلایی سرمایه داری» و آغاز تهاجم نئولیبرالی به دست‌آوردهای جنبش‌های اجتماعی. طنز تاریخ این بود که این دوره تهاجم مصادف شد با چرخش‌های سیاسی در فضای نظری و رشد این تصور خام‌اندیشانه که سرمایه‌داری ظرفیت جذب خواسته‌ها و حتی عبور از ساختار سرمایه‌داری را به‌واسطه ساز و کارهای پارلمانتاریستی را دارد. گرایش‌های دیگری در حوزه اقتصادسیاسی ادعا کردند که دوران «پسا صنعتی» و «جامعه اطلاعاتی» فرارسیده و نتایج آن منجر به تغییر مناسبات تولیدی سرمایه‌داری می‌شود. از میان ایدئولوژی‌های برساخته شده دیدگاه‌های پسامدرنیستی اما تأثیرات بیشتری بر جنبش زنان داشته و توانست در رسانه‌ها و

آکادمی‌های دانشگاهی نیز رواج پیدا کند. شالوده این نظریه‌ها نفی کلیت در روش بررسی پدیده‌های اجتماعی است با تکرار دائم این جمله شناخته شده که «حقیقت همواره نسبی» است. پسامدرنیست‌ها ضمن طرح نکات مهمی در باره «سامانه قدرت» اما از درک کلیت ساختار قدرت در سرمایه‌داری و مناسبات جنسیتی ناتوان بودند.

نسبیت‌گرایی فرهنگی آنها و برداشت سیاسی ناشی از آن در هم‌جا و به‌ویژه در خاورمیانه اثرات مخرب خود را داشته و بیشتر سلاحی در اختیار ارتجاع مذهبی و اسلام سیاسی بوده تا به‌واسطه آن آپارتاید جنسی خود را تحت عنوان «حق احترام به فرهنگ‌ها» توجیح کنند. کارگزاران سیاست «نسبیت فرهنگی» در بازنمایی ایدئولوژی عقب مانده «فمینیسم اسلامی» نیز نقش موثری داشتند. از دیگر نتایج این سیاست، استفاده مخرب دولت‌ها از موازین آن برای کنار زدن کنوانسیون‌های بین‌المللی دفاع از حقوق زنان و کودکان به بهانه احترام به «شرایط فرهنگی» هر کشور است. بدین وسیله سرمایه‌داری از ایدئولوژی پسا مدرنیستی «کلیتی» فراگیر بنام «نسبیت فرهنگی» ساخت و نشان داده شد که سرمایه‌داری کلیتی فراگیر است که همه چیز را متناسب با منافعش دفع یا جذب می‌کند.

علاوه بر نکات ذکر شده در باره‌ی سیاست ادغام، بازسازی و واکاوی جنبش زنان و دست‌یابی به استراتژی‌های نوین متناسب با شرایط کنونی، نیازمند بررسی اثرات تغییرات ایزکتیو و سوپراکتیو در مناسبات جنسیت است. در ادامه به دو شاخص مهم اثر گذار در مناسبات جنسیتی یکی در زمینه تغییر در ساختار خانواده و رشد خانواده تک‌والده و دیگری در حوزه تحولات نظری جنسیت و بازشناسی پدیده همجنس‌گرایی را اشاره می‌کنیم.

خانواده تک‌والده و تغییرات در مناسبات جنسیتی

در جوامع پیشاسرمایه‌داری «خانواده گسترده» رواج داشت و زنان هم در تولید مشارکت داشته و هم کارخانگی را عهده دار بودند. در دوره انباشت اولیه سرمایه‌داری، استفاده از کار ارزان زنان و کودکان به شدت رایج شد اما بعداً ساختار خانواده متکی به درآمد «مرد نان آور» شد و با تقسیم کار جنسیتی، زنان اغلب وظیفه کارخانگی را به عهده داشتند و خانواده هسته‌ای رشد زیادی کرد. در قرن بیستم به‌ویژه در دوره جنگ جهانی اول با اعزام مردان به جبهه‌ها اشتغال زنان رشد کرده و زمینه حضور آنها در عرصه‌های اجتماعی را افزایش داد. پس از جنگ جهانی دوم و به‌ویژه در دهه شصت با رشد اقتصادی و ساختار آموزشی بر اشتغال زنان افزوده شده و به موازات آن مبارزه زنان علیه ساختار پدر/مردسالار نیز گسترش یافت.

همراه با دگرگونی‌های اجتماعی در شرایط زندگی و کار زنان، نابسامانی‌های ساختار خانواده، رشد فزاینده طلاق، حضور مرد سالاری و نیز به‌واسطه رشد آگاهی زنان و امتناع از ازدواج، تحولاتی در ساختار خانواده صورت گرفت. تحولی تدریجی اما رو به رشد از خانواده هسته‌ای به سمت «خانواده تک‌والده». «این روند پس از «جهان‌گرایی فزاینده سرمایه» در بسیاری از کشورها نیز گسترش یافته است. این تحول در ساختار خانواده بر مناسبات جنسیتی کارخانگی تأثیر گذاشت. در «خانواده تک‌والده» زن یا مرد هر یک مسئول بازتولید خویش بوده و کار خانگی را خود به تنهایی انجام دهند. این نکته مهمی در تقسیم کار جنسیتی و تغییر در کارخانگی و ساختار جنسیت است. با این حال داده‌های تجربی و آماری نشان می‌دهد که در «خانواده‌های تک‌والده» نیز بازتولید نسلی، نگهداری و مراقبت از کودکان و سالمندان در ابعادی کلان، اغلب به‌عهده زنان است.

ساختار جنسیتی و نظریه سیالیت جنسیت

علاوه بر تحول در ساختار خانواده، در نظریه جنسیت نیز تغییرات مهمی صورت گرفته است. به‌ویژه در دو دهه‌ی اخیر که مبارزه همجنس‌گراها و ال.جی.بی.تی.ها در خیلی از جوامع، منجر به تثبیت حقوق مدنی آنها شده است. یکی از مهم‌ترین آنها نظریه سیالیت جنسیت جودی باتلر است. این نظریه در شناخت پدیده همجنس‌گرایی و ال.جی.بی.تی. نکات مهمی را مطرح می‌کند که تعمق بر انگیز بوده و به رشد این جنبش‌ها نیز کمک نموده است. باین حال باتلر معتقد است که جنسیت یک طیف است و سیال 8 و بدین شکل رابطه دوگانه جنسیت بیولوژیکی و جنسیت اجتماعی در سامانه سلطه جنسیتی را که نگاه مسلط بر جنبش زنان بوده را به چالش می‌گیرد. اگرچه نظریه باتلر در توضیح پدیده همجنس‌گرایی و ال.جی.بی.تی. تحولی مهم ایجاد کرده اما در انکار جایگاه جنسیت بیولوژیک در سامانه سلطه جنسیتی چندان موفق نیست. فریگا هاوگ فمینیست-سوسیالیست و از گردانندگان فرهنگ فمینیستی مفهوم مناسبات جنسیت‌ها را چنین توضیح می‌دهد: «مناسبات جنسیت‌ها، نتیجه روابط بین دو جنس مورد بررسی را پیش شرط قرار می‌دهد. وجود جنسیت‌ها «به معنای مرد و زن است که هر یک از آن‌ها پیش‌یافته‌ی تاریخی اند. (محصول تاریخ اند). مکمل یکدیگر بودن در روند تولید مثل، پایه طبیعی است که بر اساس آن آنچه که اعتبار «طبیعی» دارد، خود در پروسه تاریخ از طریق اجتماعی شکل می‌گیرد. بدین ترتیب جنسیت‌ها از این روند اجتماعی نابرابر بیرون می‌آیند» 9.

علاوه بر مناسبات جنسیت‌ها به معنای روابط بین دو جنس، در میان همجنس‌گراها نیز نقش‌های جنسیتی وجود دارد. همچنین در مناسبات بین‌گی‌ها و لژیون‌ها کارکردهای مناسبات پدر/مردسالاری مشاهده می‌شود. این‌ها نشانه دوگانگی جنسیت بیولوژیک/اجتماعی در اشکال تغییر یافته آن است.

به نظر می‌رسد در بررسی سامانه سلطه پدر/مرد سالار در تحولات تاریخی، اجتماعی و تجربی، در نظر داشتن دو گانه جنسیت بیولوژیک و جنسیت اجتماعی، هنوز روش کارآمدتری برای توضیح ساختار جنسیت و نقد سامانه سلطه پدر/مرد سالاری است.

با این همه حوزه‌های مختلف بحث باز است و با مشارکت در این بحث‌ها و ضمن دفاع از خواسته‌های همجنس‌گرایان و ال.جی.بی.تی‌ها می‌توان به بازشناسی ساختار جنسیت پرداخته و همسو با آن به پویای جنبش زنان یاری رساند.

جنبش‌های زنان و چشم اندازهای آتی

نکات مطرح شده را جمع‌بندی کنیم: گفته شد که در سال‌های اخیر نشانه‌هایی از تغییر در جنبش‌های زنان مشاهده می‌شود. سیاست‌های ادغام در سیستم، با گسترش شکاف‌های طبقاتی و نابرابری‌های اجتماعی زنان، کم‌کم کارکرد خود را دست داده، پسامدرنیسم از رمق افتاده و به موازات آن شاهد رشد آرام جنبش زنان و حضورگرایش‌های ضد سرمایه‌داری درکنش‌های مبارزه علیه سلطه جنسیتی هستیم. همچنین گفته شد که همراه با پدیده «جهانی شدن» و ورود زنان به بازار کار در اقصا نقاط جهان، از آغاز قرن کنونی شاهد رشد فزاینده و تغییر شیفت جنبش‌های زنان در سراسر جهان و به‌ویژه در اقتصادهای نوظهور و کشورهای کمتر توسعه یافته صنعتی است. به سوژه‌های نوین برساننده مبارزه ضدسرمایه‌داری در این دوره از جنبش زنان اشاره شد که پیامد دگرذیبی گروه‌های میانی و پائینی «طبقه متوسط» هستند. یعنی تحصیل کردگان کم‌درآمد و در جستجوی کار و نقش موثر آنها در مبارزه زنان. همچنین به نشانه‌هایی از امید برای همگرایی و رویکردهای انترناسیونالیستی در جنبش‌های زنان اشاره شد. مهمتر اما این است که این تغییرات تازه در آغاز راه است و نباید با خوش‌بینی‌های کاذب محک زده شود. واقعیت این است که جنبش‌های زنان در آستانه یک دوره پرکشمکش قرار گرفته‌اند که پیشروی آنها در گرو چالش هم سو علیه ساختارهای پدر/مردسالار و مناسبات سرمایه داری و نیز گسترش همبستگی‌های جهانی است.

در ایران نیز جنبش زنان در چهار دهه‌ی اخیر تحولاتی مهم و دوران پرافت و خیزی را از سر گذارنده است. شواهد نشان می‌دهد که با شکست پروژه اصلاحات و پس از خیزش دی‌ماه، جنبش زنان وارد دوران جدیدی شده است. حضور پر رنگ زنان در همه جنبش‌های اجتماعی و نقش سوژه‌های نوینی که برساننده پیوند بین آنها هستند نیز نیازمند واکاوی همه جانبه است. در بخش بعدی این نوشته به بررسی جنبش زنان در ایران می‌پردازیم

زیر نویس‌ها

1 - نگاه کنید به: جهانی شدن، اصلاحات ساختاری و جابجایی در جنبش‌های زنان-ناصرپیشرو در لینک زیر:

https://docs.google.com/document/d/1oJY1zcvovfV_sq0E1avctvWg0Y0dh-WCbjlFjW-5Yo/edit

2 - انقلاب فرانسه نقش مهمی در تحرک اجتماعی زنان داشت. برای نمونه نگاه کنید به:

«فرهنگ تاریخی- انتقادی فمینیسم» بخش جنبش زنان

Historisch-Kritisches Wörterbuch des Feminismus

3 - برای توضیح انقلاب اکتبر و تأثیر آن بر موقعیت زنان نگاه کنید به:

Marxismus und Geschlechter verhältnisse Nummer 29 August 2007

4 - برای نمونه ماریا پاشینگر در کتاب زیر به معرفی و نقد نظریه‌پردازان فمینیست و چرخش آنها به پست مدرنیسم می‌پردازد

Feminismus-Maria Pachinger und marxistischesozialistische

5 - اعتصاب زنان «در 8 مارس گذشته که یک اعتراض بین المللی زنان بود را اغلب نخستین حرکت هم‌زمان و همبسته چند گانه قاره‌ای نامیده‌اند.

6 - تا کنون بحث‌های زیادی در باره تجربه طبقه متوسط شده است. نوشته زیر به انقیاد صوری و واقعی کار فکری پرداخته است که به زودی برگردان آن را منتشر می‌کنیم

Tobias Kämpf - Die digitale Transformatio...

7 - نوشته‌های زیادی در نقد اینجیوها در دست است برای نمونه نگاه کنید به:

Armin Stickler Nichtregierungsorganisationen, soziale Bewegungen und Global Governance Eine kritische Bestandsaufnahme

NGOs im Spannungsfeld von Lobbyarbeit und öffentlichem Protest

8 - جودی باتلر-آشفتگی جنسی-برگردان امین قضایی.

9 - نقل از «فرهنگ تاریخی - انتقادی فمینیسم» / واژه مناسبات جنسیت‌ها:

Historisch-Kritisches Wörterbuch des Feminismus